

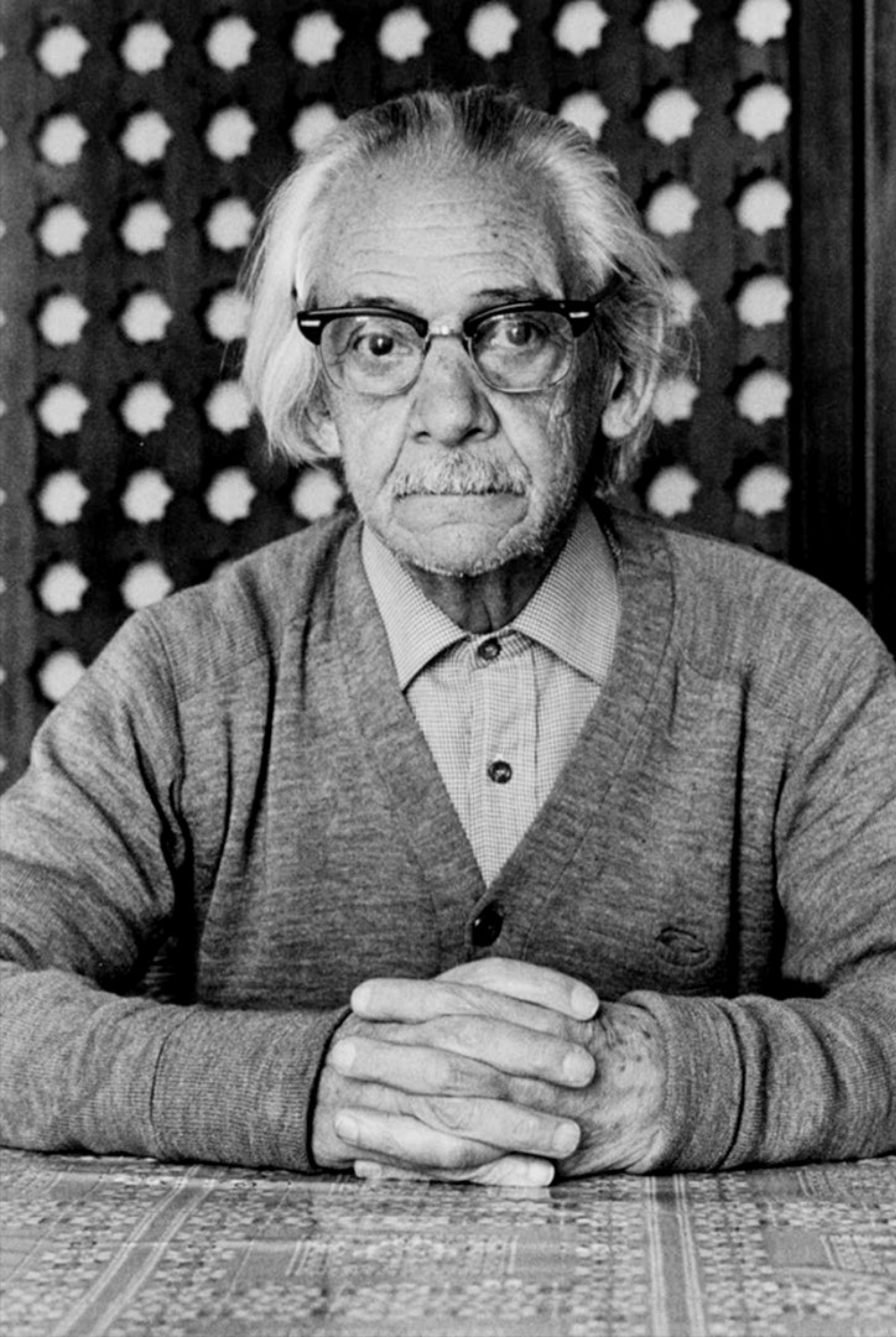


شماره ششم | شهریورماه نود و سه



الهام افرون تن | عكس
اميد عبدالهي | سينما
اصغر نريمانى | شعر
ابوالفضل قاضى | داستان
معصومه كماندار | تجسمى
شهاب آب روشن | وبلاگ
نسترن محسنى | كارتون





او در عکاسی بارور شد. او توانست رابطه خوبی را بین مدرنیته و ریشه‌ی هویت مکزیکی اش ایجاد کند و هر دو را به خوبی در عکس هایش به ثبت برساند. بین سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۵۹ در صنعت فیلم کوتاه کار کرد که تجربه‌ای هم در این زمینه داشته : فیلم "تصویری از دیگو" (نقاش دیواری اهل مکزیک و همسر فریدا). او بیش از ۱۵۰ نمایشگاه و بیش از ۲۰۰ مجموعه عکس را ارائه داده است. به گفته منتقدین عکسها ی آوارز روایت شعر و دوربین است. عکسهای صادقانه ی او بازتابی از احساس آدم هاست. آوارز در سن صد سالگی درگذشت.

مانوئل آوارز براوو عکاس به نام مکزیکی در چهارم فوریه ۱۹۰۲ به دنیا آمد. دوازده ساله بود که مدرسه را رها کرد و مجبور شد پس از مرگ پدرش قرض‌ها و بدهی های او را بپردازد. مدتی را در کارخانه نساجی کارکرد و بعد موفق شد کاری را در خزانه داری ملی پیدا کند. هردو پدر بزرگش نقاش بودند و پدرش عکاسی می کرد. او خیلی زود علاقه اش به دوربین را نشان داد. چون مطالعات نقاشی داشت اول به عنوان یک تصویرنگار شروع به کار کرد بعد با کوبیسم آشنا شد و هنر انتزاعی را نیز فرا گرفت. در سال ۱۹۳۰، هنگامی که انقلاب مکزیک را دنبال می کرد به عکاسی مستند پرداخت که بعدها به رنسانس مکزیک شهرت یافت. در همین زمان بود که خلاقیت

به عقیده‌ی روبر برسون: «سینمای ناطق دره‌ایش را به روی تئاتر می‌گشاید. تئاتر میدان را اشغال می‌کند و به گرد آن سیم خاردار می‌کشد.» جالب است که هیچکاک نیز به همین شکل افسوس می‌خورد که با پدید آمدن صدا، سینما یکباره در شکل تئاتری خود ثابت ماند. او می‌گوید: «فیلمهای صامت ناب‌ترین شکل سینما هستند. آنها چیزی کم نداشتند، جز صدای طبیعی. اما این نقص تغییر بزرگی را که صدا با خود آورد توجیه نمی‌کند. اکثر فیلمهای امروزی تصویر آدم‌هایی هستند که حرف می‌زنند. فقط وقتی باید به کلام متوسل شد که هیچ راه دیگری ممکن نباشد.» به این ترتیب، هیچکاک در سال ۱۹۶۰ "بیمار روانی" را می‌سازد که تقریباً پنجاه درصد آن

بدون کلام است. او در این باره چنین می‌گوید: «چیزی که مردم را به هیجان آورد پیام فیلم نبود. بازیگری درخشانی هم در کار نبود که مردم را منقلب کند. داستان چندان ارزشمندی هم نداشت که مردم را جذب کند. چیزی که مردم را متأثر کرد، سینمای ناب بود.» بنابراین فیلمساز باید صدا و کلام را نه به منظور پیروی عینی از تصاویر روی پرده، بلکه برای گسترش و عمق بخشیدن آن‌ها به کار گیرد.





چقدر خون داغ از پنجره می ریزد
مگر بوی بهار را نمی شنوید؟
خمپاره وار با کودکانی مرده از انعکاس
میوه عبور می کنیم
و مرگ آبستن برگ ها
سرود آزادی را شخم می زند
با پنبه ها
با گوش ها
با نور
با تفسیری از رنگ های هر گل
کلاغ پیر سفر دور دستش را
آغاز می کند



فکر کرده ای که هستی که چون رئیس جمهورها منتظر می مانی تا در ماشین را برایت باز کنند و تو با هزار جلو عقب کردن و ناز و عشوه مخصوص سیاسیون، وارد پیاده رو می شوی و زیر چشمی نگاه می کنی که چه کسی برایت دولا راست می شود و چه کسی نمی شود و من از همه جا بی خبر، از مغازه کادوئی بیرون می زنم و با جمعیت خم شده ای روبه رو می شوم که مرا یاد نمازهای مسجدالحرام می اندازد و کعبه این نماز تو هستی با هیکلی گرد و شالی بلند که گردنت را به زمین می کشاند و به دنبالش، قدم های کشان کشانت و چشم هایت، خمار چند دقیقه بعد است تا وارد مغازه گوشه خیابان شوی و شاگرد سیبیلوی قزمیت تر از خودت، منقل را آماده کند. تو مرا نمی بینی که هر روز از مغازه کادوئی فروشی می جهم بیرون تا تو را ببینم و مطمئن شوم که بوی منقل تو را مست خود کرده و تو هرگز از خودت سوال نمی کنی که این مرتیکه دیلاق بی ریخت لنگ در هوا، با آن لباس های روی هم به قیمت جورابت، چرا هر روز در همان ساعتی که زن زیبایت را می بوسی و خوشان خوشان و کشان کشان بر ماشین شاسی بلندت سوار می شوی که اولش سخت است و بعد چند نوکر می آیند و زیرت را می گیرند و تو چنان توپی گرد روی صندلی قل می خوری تا ماشین، تو را به این خیابان برساند و بعد، آن صحنه کعبه را راه می اندازی، با پلاستیکی در دست، از کنارت می گذرد در خلاف جهت و در آن طرف خیابان، روبه روی ماشین پارک شده زیبا و مشکی ات، سوار یک تاکسی کهنه زهوار دررفته می شود که با یک سکه ناقابل او را همان جایی می برد که تو چند دقیقه پیش بوسه ای بر لبی زدی.



Graciela Iturbide در سال ۱۹۴۲ در مکزیکو سیتی متولد شد، در سن ۲۷ سالگی وارد کالج فیلم سازی شد. دختر شش ساله اش را در سال ۱۹۷۰ از دست داد و مدت ها طول کشید تا خودش را پیدا کند و در همان موقع به عکاسی روی آورد. همچنین عکاسی را در دانشگاه و زیر نظر مانوئل آلوارز براوو فرا گرفت و به عنوان یک عکاس مدرن مکزیک شناخته شد و در مجلات گوناگون مکزیک به مدت یک سال (۷۱-۱۹۷۰) دستیار استاد خود (براوو) بود. در سال ۱۹۷۸ به کشورهای دیگر آمریکای جنوبی مانند کوبا و پاناما سفر کرد و ماحصل این سفر، پیوستن به حزب کمونیست بود. او تصمیم گرفت که از هند، سریلانکا، زندگی صیادانی که در نمادیک، و

صحرای سونورا در شمال غرب مکزیک که مرز بین آریزونا و آمریکا است عکس برداری کند. بین سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ به کشورهای زیادی از جمله کوبا، آلمان شرقی، هند، ماداگاسکار. مجارستان، پاریس و آمریکا دعوت شد و از اشخاص برجسته این کشورها عکس برداری کرد.





هنر بیان هر آرمانی است که هنرمند توانسته باشد آن را در صورت تجسمی تحقق بخشد. هربرت رید در مقاله های متعدد خود تعریف های فراوانی از هنر داشته است که یکی از این تعاریف اینگونه است: «هنر کوششی است برای آفرینش صور لذتبخش». در این تعریف صور لذتبخش را همان حس زیبایی می داند که با دیدن یک اثر هنری القا می شود. در آموزش هنرهای تجسمی برجسته ترین هدف یک هنرمند به عنوان مربی آموزشی، تربیت هنری هنرجو است. تربیت هنری می تواند به زیبا شناختی و ارتباط عمیق با طبیعت و محیط پیرامون خود شروع شود و بارزترین محصول آن تولید یک اثر هنری می باشد. یکی از عوامل مهم

در تربیت هنری، نگاه بصری دقیق و نکته بینانه از دنیای بیرون و درون است که شخص را درگیر مسائل و تجسمات ذهنی می کند. این درگیری و کشمکش ذهنی، باعث پویایی درون شده، شخص را به چالش کشیده و او را به بیان آن در قالب یک اثر تجسمی وادار می دارد. تمام قدرتها، احساسها و عواطفی که خداوند به ما بخشیده نقش بسزایی در این تربیت هنری دارند. در مرحله دیگر استفاده از حواس شنیداری است، شنیدن اصوات، رنگ صداها، بافت صداها، ریتم صدا و... همه قابل تجسم هستند. همچنین در حس بویایی، چشایی، لامسه همه این حواس نیز قابل تجسم هستند. ایجاد شناخت و برانگیختن دقت حواس هنرمند آنچه را

که در بطن اثر خود پنهان شده در وجود مخاطب تجلی می یابد و در خلق یک اثر هنری می تواند چشم گیر باشد. این حواس را باید بگونه ای تربیت کرد، تمام چیزهایی که لازمه ثبت یک اثر هنری است

از طبیعت و محیط پیرامون خود برداشته با خلاقیت درهم آمیخته و عصاره ی آن را به عنوان یک اثر ماندگار کند.



اینکه انسان چه مسیر طولانی را طی کرده تا بتواند از یک حیوان خزنده به یک حیوان دارای دست و پا تبدیل شود جای خود دارد، اینکه حالا بعد از چندین هزاران سال توانسته به گفتار بیاید هم جای خود، اما اینکه به هر بهانه‌ای در پی مقایسه خودش با سایر حیوانات باشد هم پدیده‌ی قابل بحثی است. ذهن انسان همیشه در پی یافتن شباهت‌ها و تضادهاست. اینکه ابرها چه شباهتی با چهره‌ها یا حیوانات دارند. خطوط و شکاف‌هایی که روی بافت دیوارها و زمین افتاده چه شباهتی با سایر موجودات دارند، همه و همه ناشی از ذهن مقایسه‌گر انسان است.

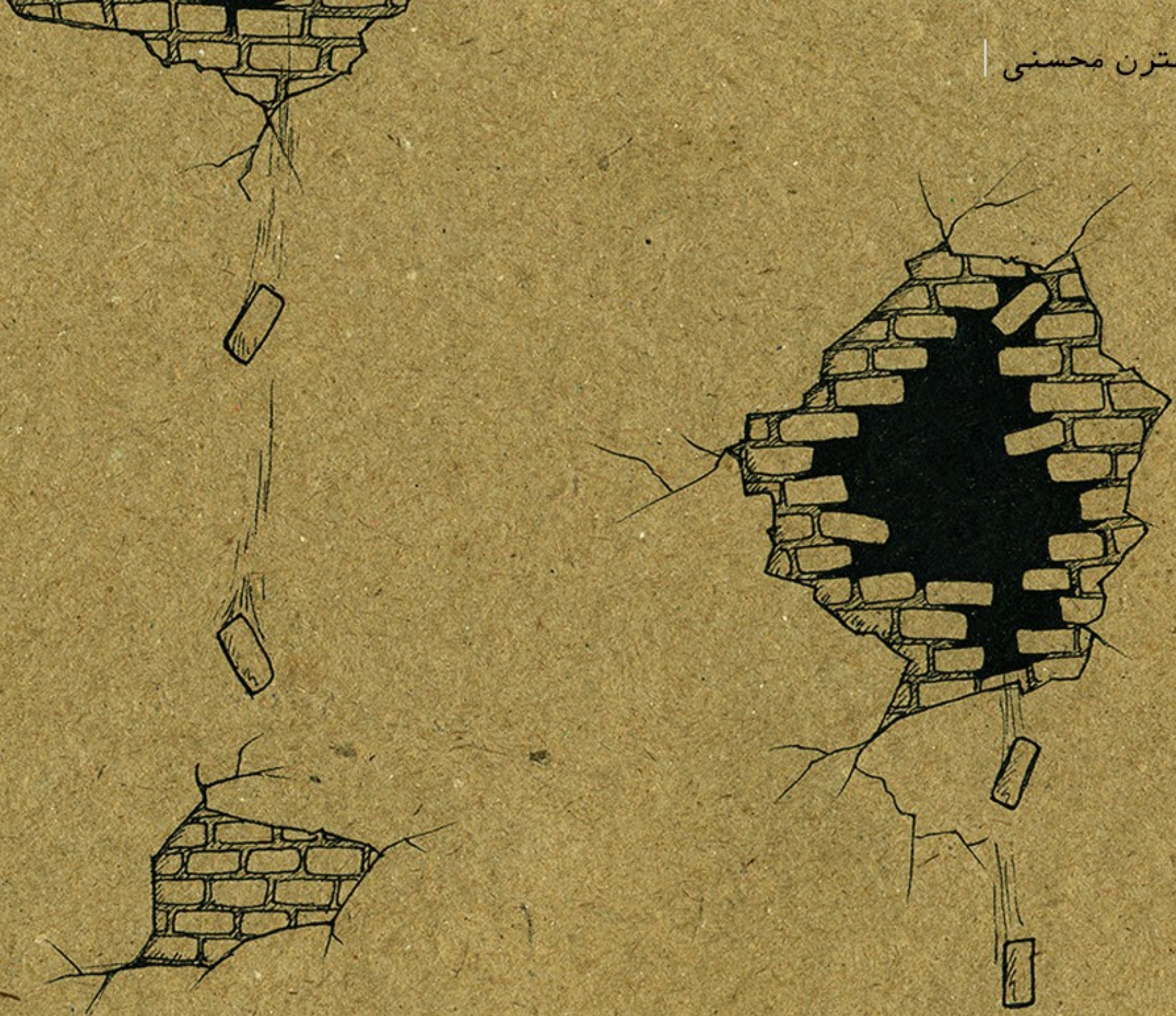
مقایسه انسان با حیوان، که گاهی دو جنبه‌ی مثبت و منفی را با هم دارد

همواره در ادبیات و آموزه‌های مذهبی کاربرد داشته.

دادن نسبت‌هایی چون شیر قوی بودن، تیز بودن عقاب، پرگشودن چون پرنده و این دست مقایسه‌ها در ادبیات سبکه‌ای طولانی دارد. اما چون سگ در خاک کوی کسی بودن، چون چارپایان حجاب را رعایت نکردن، چون آب بینی بز بودن، چون خر نزدیکی کردن هم از آن دست مواردی است که تنها می‌توان نمونه‌اش را در آموزه‌ها و رفتارهای مذهبی دید.

انسان همانطور که سعی می‌کند از رفتارهای عامیانه که در پس سخن گفتن روزانه پر از اینچنین مقایسه‌هایی‌ست دوری کند، به اینگونه مقایسه‌ها در آموزه‌های مذهبی نیز توجهی نمی‌کند.







تحریریه این شماره
شهاب آبروشن
احسان نفیسی
احسان میرحسینی

طراحی گرافیک
گروه طراحی "جی"

برای ارسال نظر، پیشنهاد و همچنین
مطالب مرتبط با ماهنامه با این نشانی
در تماس باشید.
gesign@outlook.com

عکس روی جلد از
Bara Vavrova

